بررسی

درآمدی کوتاه بر نظریه «انواع سرمایه‌داری»

تفاوتی بین تفاوت‌ها نیست

کوه اندیشه: بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ازبین‌رفتن تنها بدیل ظاهری سرمایه‌داری اقتصادهایی ظهور کردند که نه سوسیالیستی بودند و نه کاملا منطبق با سرمایه‌داری حاکم در ایالات متحده و بریتانیا. در این دوران همزمان با رشد نظام‌های سیاسی- اقتصادی غیرلیبرال آلمان، ژاپن، سوئد و اتریش مدل مسلط سرمایه‌داری در حال افول بود. در سایه سقوط اقتصادهای سوسیالیستی، تفاوت‌های میان اقتصادهای سایر کشورهای سرمایه‌داری بیشتر به چشم آمد. چون به‌تدریج معلوم شده بود نظام سرمایه‌داری مسلط که از دل جنگ جهانی دوم بیرون آمده به‌طور بنیادی تغییر کرده است. اگر اهداف اصلی سرمایه‌داری بعد از جنگ، کنترل تورم، انتظام نیروی کار، کاهش اندازه دولت و تقویت بازار بود، همه این‌ها با تضعیف دولت رفاه و پایین‌آوردن انتظارات مردم رقم خورد. در نتیجه عده‌ای از اقتصاددانان سیاسی با این پرسش روبه‌رو شدند که آیا سرمایه‌داری فقط یک نوع دارد؟ کدام‌یک از سیستم‌های موجود سرمایه‌داری می‌توانند رشد اقتصادی داشته باشند و رفاه بهتری فراهم کنند؟

در چنین فضایی بسیاری از اقتصاددانان شروع کردند به نوشتن درباره انواع سرمایه‌داری و تبیین نهادی تفاوت‌هایشان. نظریه «انواع سرمایه‌داری» (VOC) یکی از این تبیین‌ها بود که در دل نظام سرمایه‌داری از مساوات‌طلبی می‌گفت و امکان تحقق جامعه برابر. این نظریه در دهه ۱۹۹۰ در چارچوب «اقتصاد سیاسی تطبیقی» مطرح و با اقبال روبه‌رو شد. چارچوب نظریه حاصر از آثار بسیاری تغذیه کرده و می‌کند: ولفگانگ اشتریک و کوزو یامامورا (پایان نوع۲)، دیوید سوسکیس و پیتر هال (انواع سرمایه‌داری)، برونو امیل (نتوع سرمایه‌داری مدرن)، بی. هانکه (بررسی انواع سرمایه‌داری) و دیگران. ازاین‌رو، دامنه آن نظریه حاضر بسیار گسترده است. نظریه حاضر دو اصل مهم دارد: «تناسب و هماهنگی سیستم» (system coordination) - به‌عنوان مهم‌ترین معیار تفکیک نظام‌های سرمایه‌داری از یکدیگر - و «مکمل‌های نهادی» (institutional complementarities) که متمرکز بود بر تشخیص انواع مختلف سرمایه‌گذاری و نحوه فعالیت اقتصادی شرکت‌ها. طبق این دو اصل، دو نوع سرمایه‌داری از هم تفکیک می‌شود: «اقتصاد بازار آزاد» و «اقتصاد بازار متناسب و هماهنگ» که دومی بدیل اولی و مطلوب این نظریه تعریف می‌شد.

براین‌اساس، معیار تفکیک نظام‌های اقتصادی، متکی بر تصمیمات سیاسی است تا جایی‌که می‌تواند سرمایه‌داری را ترغیب یا حتی وادار به تغییر رویه کند. به عبارت دیگر، مهار حرکت آزادانه سرمایه برای تولید رفاه. از این حیث، نظریه حاضر به دیگر اقتصادهای سرمایه‌داری امکان استقلال از اقتصاد سیاسی سرمایه‌داره‌ایی برای در آمریکا یا انگلستان را می‌داد. این دیدگاه ضمن اینکه شرکت‌ها را در کانون تحلیل‌اش قرار می‌دهد، می‌کوشد با برقراری تناسب در بازار به توازن قدرت برسد. این کار برعهده نهادهایی است که محدودیت‌هایی بر سرمایه اعمال می‌کنند. بنابراین با دو اصل مذکور، نظریه حاضر می‌کوشید با تدوین و تعریف چارچوبی چندنهادی- سرمایه‌داری را مهار کند. این نظریه مدعی بود هرچند هر دو نوع نظام مذکور سرمایه‌داری‌اند و می‌توانند نهادهایی که محدودیت‌هایی بر سرمایه اعمال می‌کنند، بنابراین با دو اصل مذکور، نظریه حاضر می‌کوشید با تدوین و تعریف چارچوبی چندنهادی- سرمایه‌داری را مهار کند. این نظریه مدعی بود هرچند هر دو نوع نظام مذکور سرمایه‌داری‌اند و می‌توانند مسلط شوند، اما در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ازبین‌رفتن تنها بدیل ظاهری سرمایه‌داری اقتصادهایی ظهور کردند که نه سوسیالیستی بودند و نه کاملا منطبق با سرمایه‌داری حاکم در ایالات متحده و بریتانیا. در این دوران همزمان با رشد نظام‌های سیاسی- اقتصادی غیرلیبرال آلمان، ژاپن، سوئد و اتریش مدل مسلط سرمایه‌داری در حال افول بود. در سایه سقوط اقتصادهای سوسیالیستی، تفاوت‌های میان اقتصادهای سایر کشورهای سرمایه‌داری بیشتر به چشم آمد. چون به‌تدریج معلوم شده بود نظام سرمایه‌داری مسلط که از دل جنگ جهانی دوم بیرون آمده به‌طور بنیادی تغییر کرده است. اگر اهداف اصلی سرمایه‌داری بعد از جنگ، کنترل تورم، انتظام نیروی کار، کاهش اندازه دولت و تقویت بازار بود، همه این‌ها با تضعیف دولت رفاه و پایین‌آوردن انتظارات مردم رقم خورد. در نتیجه عده‌ای از اقتصاددانان سیاسی با این پرسش روبه‌رو شدند که آیا سرمایه‌داری فقط یک نوع دارد؟ کدام‌یک از سیستم‌های موجود سرمایه‌داری می‌توانند رشد اقتصادی داشته باشند و رفاه بهتری فراهم کنند؟

در چنین فضایی بسیاری از اقتصاددانان شروع کردند به نوشتن درباره انواع سرمایه‌داری و تبیین نهادی تفاوت‌هایشان. نظریه «انواع سرمایه‌داری» (VOC) یکی از این تبیین‌ها بود که در دل نظام سرمایه‌داری از مساوات‌طلبی می‌گفت و امکان تحقق جامعه برابر. این نظریه در دهه ۱۹۹۰ در چارچوب «اقتصاد سیاسی تطبیقی» مطرح و با اقبال روبه‌رو شد. چارچوب نظریه حاضر از آثار بسیاری تغذیه کرده و می‌کند: ولفگانگ اشتریک و کوزو یامامورا (پایان نوع۲)، دیوید سوسکیس و پیتر هال (انواع سرمایه‌داری)، برونو امیل (نتوع سرمایه‌داری مدرن)، بی. هانکه (بررسی انواع سرمایه‌داری) و دیگران. ازاین‌رو، دامنه آن نظریه حاضر بسیار گسترده است. نظریه حاضر دو اصل مهم دارد: «تناسب و هماهنگی سیستم» (system coordination) - به‌عنوان مهم‌ترین معیار تفکیک نظام‌های سرمایه‌داری از یکدیگر - و «مکمل‌های نهادی» (institutional complementarities) که متمرکز بود بر تشخیص انواع مختلف سرمایه‌گذاری و نحوه فعالیت اقتصادی شرکت‌ها. طبق این دو اصل، دو نوع سرمایه‌داری از هم تفکیک می‌شود: «اقتصاد بازار آزاد» و «اقتصاد بازار متناسب و هماهنگ» که دومی بدیل اولی و مطلوب این نظریه تعریف می‌شد.

براین‌اساس، معیار تفکیک نظام‌های اقتصادی، متکی بر تصمیمات سیاسی است تا جایی‌که می‌تواند سرمایه‌داری را ترغیب یا حتی وادار به تغییر رویه کند. به عبارت دیگر، مهار حرکت آزادانه سرمایه برای تولید رفاه. از این حیث، نظریه حاضر به دیگر اقتصادهای سرمایه‌داری امکان استقلال از اقتصاد سیاسی سرمایه‌داره‌ایی برای در آمریکا یا انگلستان را می‌داد. این دیدگاه ضمن اینکه شرکت‌ها را در کانون تحلیل‌اش قرار می‌دهد، می‌کوشد با برقراری تناسب در بازار به توازن قدرت برسد. این کار برعهده نهادهایی است که محدودیت‌هایی بر سرمایه اعمال می‌کنند. بنابراین با دو اصل مذکور، نظریه حاضر می‌کوشید با تدوین و تعریف چارچوبی چندنهادی- سرمایه‌داری را مهار کند. این نظریه مدعی بود هرچند هر دو نوع نظام مذکور سرمایه‌داری‌اند و می‌توانند نهادهایی که محدودیت‌هایی بر سرمایه اعمال می‌کنند، بنابراین با دو اصل مذکور، نظریه حاضر می‌کوشید با تدوین و تعریف چارچوبی چندنهادی- سرمایه‌داری را مهار کند. این نظریه مدعی بود هرچند هر دو نوع نظام مذکور سرمایه‌داری‌اند و می‌توانند مسلط شوند، اما در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ازبین‌رفتن تنها بدیل ظاهری سرمایه‌داری اقتصادهایی ظهور کردند که نه سوسیالیستی بودند و نه کاملا منطبق با سرمایه‌داری حاکم در ایالات متحده و بریتانیا. در این دوران همزمان با رشد نظام‌های سیاسی- اقتصادی غیرلیبرال آلمان، ژاپن، سوئد و اتریش مدل مسلط سرمایه‌داری در حال افول بود. در سایه سقوط اقتصادهای سوسیالیستی، تفاوت‌های میان اقتصادهای سایر کشورهای سرمایه‌داری بیشتر به چشم آمد. چون به‌تدریج معلوم شده بود نظام سرمایه‌داری مسلط که از دل جنگ جهانی دوم بیرون آمده به‌طور بنیادی تغییر کرده است. اگر اهداف اصلی سرمایه‌داری بعد از جنگ، کنترل تورم، انتظام نیروی کار، کاهش اندازه دولت و تقویت بازار بود، همه این‌ها با تضعیف دولت رفاه و پایین‌آوردن انتظارات مردم رقم خورد. در نتیجه عده‌ای از اقتصاددانان سیاسی با این پرسش روبه‌رو شدند که آیا سرمایه‌داری فقط یک نوع دارد؟ کدام‌یک از سیستم‌های موجود سرمایه‌داری می‌توانند رشد اقتصادی داشته باشند و رفاه بهتری فراهم کنند؟

در چنین فضایی بسیاری از اقتصاددانان شروع کردند به نوشتن درباره انواع سرمایه‌داری و تبیین نهادی تفاوت‌هایشان. نظریه «انواع سرمایه‌داری» (VOC) یکی از این تبیین‌ها بود که در دل نظام سرمایه‌داری از مساوات‌طلبی می‌گفت و امکان تحقق جامعه برابر. این نظریه در دهه ۱۹۹۰ در چارچوب «اقتصاد سیاسی تطبیقی» مطرح و با اقبال روبه‌رو شد. چارچوب نظریه حاضر از آثار بسیاری تغذیه کرده و می‌کند: ولفگانگ اشتریک و کوزو یامامورا (پایان نوع۲)، دیوید سوسکیس و پیتر هال (انواع سرمایه‌داری)، برونو امیل (نتوع سرمایه‌داری مدرن)، بی. هانکه (بررسی انواع سرمایه‌داری) و دیگران. ازاین‌رو، دامنه آن نظریه حاضر بسیار گسترده است. نظریه حاضر دو اصل مهم دارد: «تناسب و هماهنگی سیستم» (system coordination) - به‌عنوان مهم‌ترین معیار تفکیک نظام‌های سرمایه‌داری از یکدیگر - و «مکمل‌های نهادی» (institutional complementarities) که متمرکز بود بر تشخیص انواع مختلف سرمایه‌گذاری و نحوه فعالیت اقتصادی شرکت‌ها. طبق این دو اصل، دو نوع سرمایه‌داری از هم تفکیک می‌شود: «اقتصاد بازار آزاد» و «اقتصاد بازار متناسب و هماهنگ» که دومی بدیل اولی و مطلوب این نظریه تعریف می‌شد.

براین‌اساس، معیار تفکیک نظام‌های اقتصادی، متکی بر تصمیمات سیاسی است تا جایی‌که می‌تواند سرمایه‌داری را ترغیب یا حتی وادار به تغییر رویه کند. به عبارت دیگر، مهار حرکت آزادانه سرمایه برای تولید رفاه. از این حیث، نظریه حاضر به دیگر اقتصادهای سرمایه‌داری امکان استقلال از اقتصاد سیاسی سرمایه‌داره‌ایی برای در آمریکا یا انگلستان را می‌داد. این دیدگاه ضمن اینکه شرکت‌ها را در کانون تحلیل‌اش قرار می‌دهد، می‌کوشد با برقراری تناسب در بازار به توازن قدرت برسد. این کار برعهده نهادهایی است که محدودیت‌هایی بر سرمایه اعمال می‌کنند. بنابراین با دو اصل مذکور، نظریه حاضر می‌کوشید با تدوین و تعریف چارچوبی چندنهادی- سرمایه‌داری را مهار کند. این نظریه مدعی بود هرچند هر دو نوع نظام مذکور سرمایه‌داری‌اند و می‌توانند مسلط شوند، اما در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ازبین‌رفتن تنها بدیل ظاهری سرمایه‌داری اقتصادهایی ظهور کردند که نه سوسیالیستی بودند و نه کاملا منطبق با سرمایه‌داری حاکم در ایالات متحده و بریتانیا. در این دوران همزمان با رشد نظام‌های سیاسی- اقتصادی غیرلیبرال آلمان، ژاپن، سوئد و اتریش مدل مسلط سرمایه‌داری در حال افول بود. در سایه سقوط اقتصادهای سوسیالیستی، تفاوت‌های میان اقتصادهای سایر کشورهای سرمایه‌داری بیشتر به چشم آمد. چون به‌تدریج معلوم شده بود نظام سرمایه‌داری مسلط که از دل جنگ جهانی دوم بیرون آمده به‌طور بنیادی تغییر کرده است. اگر اهداف اصلی سرمایه‌داری بعد از جنگ، کنترل تورم، انتظام نیروی کار، کاهش اندازه دولت و تقویت بازار بود، همه این‌ها با تضعیف دولت رفاه و پایین‌آوردن انتظارات مردم رقم خورد. در نتیجه عده‌ای از اقتصاددانان سیاسی با این پرسش روبه‌رو شدند که آیا سرمایه‌داری فقط یک نوع دارد؟ کدام‌یک از سیستم‌های موجود سرمایه‌داری می‌توانند رشد اقتصادی داشته باشند و رفاه بهتری فراهم کنند؟

در چنین فضایی بسیاری از اقتصاددانان شروع کردند به نوشتن درباره انواع سرمایه‌داری و تبیین نهادی تفاوت‌هایشان. نظریه «انواع سرمایه‌داری» (VOC) یکی از این تبیین‌ها بود که در دل نظام سرمایه‌داری از مساوات‌طلبی می‌گفت و امکان تحقق جامعه برابر. این نظریه در دهه ۱۹۹۰ در چارچوب «اقتصاد سیاسی تطبیقی» مطرح و با اقبال روبه‌رو شد. چارچوب نظریه حاضر از آثار بسیاری تغذیه کرده و می‌کند: ولفگانگ اشتریک و کوزو یامامورا (پایان نوع۲)، دیوید سوسکیس و پیتر هال (انواع سرمایه‌داری)، برونو امیل (نتوع سرمایه‌داری مدرن)، بی. هانکه (بررسی انواع سرمایه‌داری) و دیگران. ازاین‌رو، دامنه آن نظریه حاضر بسیار گسترده است. نظریه حاضر دو اصل مهم دارد: «تناسب و هماهنگی سیستم» (system coordination) - به‌عنوان مهم‌ترین معیار تفکیک نظام‌های سرمایه‌داری از یکدیگر - و «مکمل‌های نهادی» (institutional complementarities) که متمرکز بود بر تشخیص انواع مختلف سرمایه‌گذاری و نحوه فعالیت اقتصادی شرکت‌ها. طبق این دو اصل، دو نوع سرمایه‌داری از هم تفکیک می‌شود: «اقتصاد بازار آزاد» و «اقتصاد بازار متناسب و هماهنگ» که دومی بدیل اولی و مطلوب این نظریه تعریف می‌شد.

براین‌اساس، معیار تفکیک نظام‌های اقتصادی، متکی بر تصمیمات سیاسی است تا جایی‌که می‌تواند سرمایه‌داری را ترغیب یا حتی وادار به تغییر رویه کند. به عبارت دیگر، مهار حرکت آزادانه سرمایه برای تولید رفاه. از این حیث، نظریه حاضر به دیگر اقتصادهای سرمایه‌داری امکان استقلال از اقتصاد سیاسی سرمایه‌داره‌ایی برای در آمریکا یا انگلستان را می‌داد. این دیدگاه ضمن اینکه شرکت‌ها را در کانون تحلیل‌اش قرار می‌دهد، می‌کوشد با برقراری تناسب در بازار به توازن قدرت برسد. این کار برعهده نهادهایی است که محدودیت‌هایی بر سرمایه اعمال می‌کنند. بنابراین با دو اصل مذکور، نظریه حاضر می‌کوشید با تدوین و تعریف چارچوبی چندنهادی- سرمایه‌داری را مهار کند. این نظریه مدعی بود هرچند هر دو نوع نظام مذکور سرمایه‌داری‌اند و می‌توانند مسلط شوند، اما در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ازبین‌رفتن تنها بدیل ظاهری سرمایه‌داری اقتصادهایی ظهور کردند که نه سوسیالیستی بودند و نه کاملا منطبق با سرمایه‌داری حاکم در ایالات متحده و بریتانیا. در این دوران همزمان با رشد نظام‌های سیاسی- اقتصادی غیرلیبرال آلمان، ژاپن، سوئد و اتریش مدل مسلط سرمایه‌داری در حال افول بود. در سایه سقوط اقتصادهای سوسیالیستی، تفاوت‌های میان اقتصادهای سایر کشورهای سرمایه‌داری بیشتر به چشم آمد. چون به‌تدریج معلوم شده بود نظام سرمایه‌داری مسلط که از دل جنگ جهانی دوم بیرون آمده به‌طور بنیادی تغییر کرده است. اگر اهداف اصلی سرمایه‌داری بعد از جنگ، کنترل تورم، انتظام نیروی کار، کاهش اندازه دولت و تقویت بازار بود، همه این‌ها با تضعیف دولت رفاه و پایین‌آوردن انتظارات مردم رقم خورد. در نتیجه عده‌ای از اقتصاددانان سیاسی با این پرسش روبه‌رو شدند که آیا سرمایه‌داری فقط یک نوع دارد؟ کدام‌یک از سیستم‌های موجود سرمایه‌داری می‌توانند رشد اقتصادی داشته باشند و رفاه بهتری فراهم کنند؟

مصاحبه‌ای با ولفگانگ اشتریک جامعه‌شناس و اقتصاددان آلمانی

نظم استثناست نه قاعده

ترجمه: فرید دبیرمقدم

مقدمه: ولفگانگ اشتریک، استاد دانشگاه و رئیس پیشین مؤسسه بررسی جوامع مکس پلانک در کلن، در سال ۱۹۴۶ به دنیا آمد و در دانشگاه‌های فرانکفورت و کلمبیا جامعه‌شناسی خواند. از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۸ در مرکز علوم اجتماعی برلین دانشیار بود و از ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۵ در مقام استاد تمام جامعه‌شناسی و روابط صنعتی در دانشگاه ویسکانسن-مدیسون به تدریس پرداخت. در سال ۱۹۹۵ به مؤسسه مکس پلانک رفت. جدیدترین آثار او عبارتند از: «سرمایه‌داری چگونه به پایان می‌رسد؟»، ورسو، ۲۰۱۶؛ «خرید زمان: بحران به تعویق افتاده سرمایه‌داری دموکراتیک»، ورسو، ۲۰۱۴؛ «سیاست در عصر ریاضت» (ویراستار به همراه آرمین شافر)، انتشارات پالیتی، ۲۰۱۳؛ «صورت‌بخشی دوباره به سرمایه‌داری: تغییر نهادی در اقتصاد سیاسی آلمان»، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۹؛ و «فراتر از تداوم: تغییر نهادی در اقتصادهای سیاسی پیشرفته»، انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۵. علایق پژوهشی فعلی او بحران‌ها و تغییرات نهادی در اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری معاصر است.

۱- سیر فکری یک جامعه‌شناس و اقتصاددان

■ در سال‌های شکل‌گیری حیات فکری‌تان چه موضوعات و چه متخصصانی مهم در آلمان (فرانکفورت) و هم در آمریکا (دانشگاه کلمبیا) بیشترین تاثیر را بر شما گذاشتند؟

نمی‌توانم ادعا کنم شکل‌گیری زندگی فکری‌ام مسیر مستقیمی را طی کرد. همیشه همه چیز می‌خواندم و مدت مدیدی قادر نبودم تصمیم بگیرم بیشتر به علوم اجتماعی علاقه‌مندم یا به کارهای سیاسی. در فرانکفورت مدتی طول کشید تا اولین موضوعات و دغدغه‌هایم را پیدا کنم یعنی سازمان‌های سیاسی، انجمن‌های مرتبط با کارهای داوطلبانه، به‌خصوص اتحادیه‌های کارگری، و جامعه‌شناسی صنعتی، به‌خصوص بررسی مشارکت کارگران و تصمیم‌گیری مشترک کارگران و کارفرمایان. به‌جز اینها، نظریه اجتماعی می‌خواندم، به‌خصوص مارکس، وبر و پارسونز و سر کلاس آدورنو، هابرماس، کلاوس اوف (از نسل دوم مکتب فرانکفورت) و دیگران می‌نشستم. همچنین زمان زیادی، حالا که فکر می‌کنم شاید بیش از حد، به سیاست (و کمتر به سیاست) پرداختم، دست‌کم همان‌قدر در حزب سوسیال دموکرات و اتحادیه صنعتی فلزکاران آلمان که در فضای دانشگاه.

■ شما سال‌های بسیاری را در دانشگاه ویسکانسن- مدیسون در موسسه تحقیقاتی روابط صنعتی گذراندید. همان‌جایی‌که اقتصاددانان نهادگرای اصلی همچون ریچارد تی. الی و چان آر. کامونز کار کرده بودند و یکی از دانشگاه‌های اصلی حامی اصلاحات نیو دیل دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۵۰ بود. آیا کارهای آنان برایتان الهام‌بخش بود؟

نه چندان. اما الان با نگاه به گذشته دوست دارم بیشتر بر من تاثیر می‌گذاشت. در ویسکانسن هم در جامعه‌شناسی و هم در روابط صنعتی پست داشتم. از تدریس نتوانیم جامعه‌شناختی و تکوین برنامه‌ای از جمعی در جامعه‌شناسی اقتصاد با کمک دیگران لذت می‌بردم. همچنین کلاس‌هایی درباره روابط صنعتی تطبیقی تدریس می‌کردم که مرا به نهادگرایی تاریخی و مطالعه تغییرات نهادی علاقه‌مند کرد. برای آنکه الی و کامونز را واقعا بفهمید باید درباره تاریخ آمریکا بیشتر بدانید، به‌خصوص تاریخ جنبش کارگری آمریکا و نیو دیل. پشیمانم که در آن زمان عمیق‌تر به این موضوع نپرداختم.

■ بیایید بیشتر به نتایج علوم اجتماعی بپردازیم: دیدگاه شما برای آشکارکردن پویایی مختص اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری و تاآرامی و بحران‌زابودن آن به سنت مارکسیسم و در کنارش مکتب تاریخی (اقتصاد در آلمان) برمی‌گردد. آیا تأثر نهادگرایان اوپه آلمانی همچون آشمان، وزنر زمبارت یا وبر بر کارهایتان تاثیر گذاشته؟ (اوپه، به چه نحوی؟

بدون شک وبر تاثیر داشته. من رساله‌ام را درباره جنبه خاصی از کار وبر نوشتم، در تلاقی‌گاه سازمان‌دهی، جنبش‌های اجتماعی و سیاست. این امر ما به سوی نوشته‌های اپوه اولیه در مورد اتحادیه‌های کارگری و اجرای سیاسی کشاند و شخصی مانند لوتاخ را در اینجا تأثیر مهمی داشت. اگر اهداف اصلی سرمایه‌داری بعد از جنگ، کنترل تورم، انتظام نیروی کار، کاهش اندازه دولت و تقویت بازار بود، همه این‌ها با تضعیف دولت رفاه و پایین‌آوردن انتظارات مردم رقم خورد. در نتیجه عده‌ای از اقتصاددانان سیاسی با این پرسش روبه‌رو شدند که آیا سرمایه‌داری فقط یک نوع دارد؟ کدام‌یک از سیستم‌های موجود سرمایه‌داری می‌توانند رشد اقتصادی داشته باشند و رفاه بهتری فراهم کنند؟

در چنین فضایی بسیاری از اقتصاددانان شروع کردند به نوشتن درباره انواع سرمایه‌داری و تبیین نهادی تفاوت‌هایشان. نظریه «انواع سرمایه‌داری» (VOC) یکی از این تبیین‌ها بود که در دل نظام سرمایه‌داری از مساوات‌طلبی می‌گفت و امکان تحقق جامعه برابر. این نظریه در دهه ۱۹۹۰ در چارچوب «اقتصاد سیاسی تطبیقی» مطرح و با اقبال روبه‌رو شد. چارچوب نظریه حاضر از آثار بسیاری تغذیه کرده و می‌کند: ولفگانگ اشتریک و کوزو یامامورا (پایان نوع۲)، دیوید سوسکیس و پیتر هال (انواع سرمایه‌داری)، برونو امیل (نتوع سرمایه‌داری مدرن)، بی. هانکه (بررسی انواع سرمایه‌داری) و دیگران. ازاین‌رو، دامنه آن نظریه حاضر بسیار گسترده است. نظریه حاضر دو اصل مهم دارد: «تناسب و هماهنگی سیستم» (system coordination) - به‌عنوان مهم‌ترین معیار تفکیک نظام‌های سرمایه‌داری از یکدیگر - و «مکمل‌های نهادی» (institutional complementarities) که متمرکز بود بر تشخیص انواع مختلف سرمایه‌گذاری و نحوه فعالیت اقتصادی شرکت‌ها. طبق این دو اصل، دو نوع سرمایه‌داری از هم تفکیک می‌شود: «اقتصاد بازار آزاد» و «اقتصاد بازار متناسب و هماهنگ» که دومی بدیل اولی و مطلوب این نظریه تعریف می‌شد.

براین‌اساس، معیار تفکیک نظام‌های اقتصادی، متکی بر تصمیمات سیاسی است تا جایی‌که می‌تواند سرمایه‌داری را ترغیب یا حتی وادار به تغییر رویه کند. به عبارت دیگر، مهار حرکت آزادانه سرمایه برای تولید رفاه. از این حیث، نظریه حاضر به دیگر اقتصادهای سرمایه‌داری امکان استقلال از اقتصاد سیاسی سرمایه‌داره‌ایی برای در آمریکا یا انگلستان را می‌داد. این دیدگاه ضمن اینکه شرکت‌ها را در کانون تحلیل‌اش قرار می‌دهد، می‌کوشد با برقراری تناسب در بازار به توازن قدرت برسد. این کار برعهده نهادهایی است که محدودیت‌هایی بر سرمایه اعمال می‌کنند. بنابراین با دو اصل مذکور، نظریه حاضر می‌کوشید با تدوین و تعریف چارچوبی چندنهادی- سرمایه‌داری را مهار کند. این نظریه مدعی بود هرچند هر دو نوع نظام مذکور سرمایه‌داری‌اند و می‌توانند مسلط شوند، اما در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ازبین‌رفتن تنها بدیل ظاهری سرمایه‌داری اقتصادهایی ظهور کردند که نه سوسیالیستی بودند و نه کاملا منطبق با سرمایه‌داری حاکم در ایالات متحده و بریتانیا. در این دوران همزمان با رشد نظام‌های سیاسی- اقتصادی غیرلیبرال آلمان، ژاپن، سوئد و اتریش مدل مسلط سرمایه‌داری در حال افول بود. در سایه سقوط اقتصادهای سوسیالیستی، تفاوت‌های میان اقتصادهای سایر کشورهای سرمایه‌داری بیشتر به چشم آمد. چون به‌تدریج معلوم شده بود نظام سرمایه‌داری مسلط که از دل جنگ جهانی دوم بیرون آمده به‌طور بنیادی تغییر کرده است. اگر اهداف اصلی سرمایه‌داری بعد از جنگ، کنترل تورم، انتظام نیروی کار، کاهش اندازه دولت و تقویت بازار بود، همه این‌ها با تضعیف دولت رفاه و پایین‌آوردن انتظارات مردم رقم خورد. در نتیجه عده‌ای از اقتصاددانان سیاسی با این پرسش روبه‌رو شدند که آیا سرمایه‌داری فقط یک نوع دارد؟ کدام‌یک از سیستم‌های موجود سرمایه‌داری می‌توانند رشد اقتصادی داشته باشند و رفاه بهتری فراهم کنند؟

در چنین فضایی بسیاری از اقتصاددانان شروع کردند به نوشتن درباره انواع سرمایه‌داری و تبیین نهادی تفاوت‌هایشان. نظریه «انواع سرمایه‌داری» (VOC) یکی از این تبیین‌ها بود که در دل نظام سرمایه‌داری از مساوات‌طلبی می‌گفت و امکان تحقق جامعه برابر. این نظریه در دهه ۱۹۹۰ در چارچوب «اقتصاد سیاسی تطبیقی» مطرح و با اقبال روبه‌رو شد. چارچوب نظریه حاضر از آثار بسیاری تغذیه کرده و می‌کند: ولفگانگ اشتریک و کوزو یامامورا (پایان نوع۲)، دیوید سوسکیس و پیتر هال (انواع سرمایه‌داری)، برونو امیل (نتوع سرمایه‌داری مدرن)، بی. هانکه (بررسی انواع سرمایه‌داری) و دیگران. ازاین‌رو، دامنه آن نظریه حاضر بسیار گسترده است. نظریه حاضر دو اصل مهم دارد: «تناسب و هماهنگی سیستم» (system coordination) - به‌عنوان مهم‌ترین معیار تفکیک نظام‌های سرمایه‌داری از یکدیگر - و «مکمل‌های نهادی» (institutional complementarities) که متمرکز بود بر تشخیص انواع مختلف سرمایه‌گذاری و نحوه فعالیت اقتصادی شرکت‌ها. طبق این دو اصل، دو نوع سرمایه‌داری از هم تفکیک می‌شود: «اقتصاد بازار آزاد» و «اقتصاد بازار متناسب و هماهنگ» که دومی بدیل اولی و مطلوب این نظریه تعریف می‌شد.

براین‌اساس، معیار تفکیک نظام‌های اقتصادی، متکی بر تصمیمات سیاسی است تا جایی‌که می‌تواند سرمایه‌داری را ترغیب یا حتی وادار به تغییر رویه کند. به عبارت دیگر، مهار حرکت آزادانه سرمایه برای تولید رفاه. از این حیث، نظریه حاضر به دیگر اقتصادهای سرمایه‌داری امکان استقلال از اقتصاد سیاسی سرمایه‌داره‌ایی برای در آمریکا یا انگلستان را می‌داد. این دیدگاه ضمن اینکه شرکت‌ها را در کانون تحلیل‌اش قرار می‌دهد، می‌کوشد با برقراری تناسب در بازار به توازن قدرت برسد. این کار برعهده نهادهایی است که محدودیت‌هایی بر سرمایه اعمال می‌کنند. بنابراین با دو اصل مذکور، نظریه حاضر می‌کوشید با تدوین و تعریف چارچوبی چندنهادی- سرمایه‌داری را مهار کند. این نظریه مدعی بود هرچند هر دو نوع نظام مذکور سرمایه‌داری‌اند و می‌توانند مسلط شوند، اما در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ازبین‌رفتن تنها بدیل ظاهری سرمایه‌داری اقتصادهایی ظهور کردند که نه سوسیالیستی بودند و نه کاملا منطبق با سرمایه‌داری حاکم در ایالات متحده و بریتانیا. در این دوران همزمان با رشد نظام‌های سیاسی- اقتصادی غیرلیبرال آلمان، ژاپن، سوئد و اتریش مدل مسلط سرمایه‌داری در حال افول بود. در سایه سقوط اقتصادهای سوسیالیستی، تفاوت‌های میان اقتصادهای سایر کشورهای سرمایه‌داری بیشتر به چشم آمد. چون به‌تدریج معلوم شده بود نظام سرمایه‌داری مسلط که از دل جنگ جهانی دوم بیرون آمده به‌طور بنیادی تغییر کرده است. اگر اهداف اصلی سرمایه‌داری بعد از جنگ، کنترل تورم، انتظام نیروی کار، کاهش اندازه دولت و تقویت بازار بود، همه این‌ها با تضعیف دولت رفاه و پایین‌آوردن انتظارات مردم رقم خورد. در نتیجه عده‌ای از اقتصاددانان سیاسی با این پرسش روبه‌رو شدند که آیا سرمایه‌داری فقط یک نوع دارد؟ کدام‌یک از سیستم‌های موجود سرمایه‌داری می‌توانند رشد اقتصادی داشته باشند و رفاه بهتری فراهم کنند؟

۲- جدی گرفتن سرمایه‌داری: تنوع سرمایه‌داری‌ها و پویایی سرمایه‌داری

■ شما یکی از بنیان‌گذاران رویکرد تنوع سرمایه‌داری‌ها هستید: بااین‌حال منتقد چیزی هستید که درحال‌حاضر بدل به جریان اصلی تنوع سرمایه‌داری‌ها شده و دیدگاه ایستا، کارکردگرایانه و اقتصادگرایانه آن. ممکن است کمی درباره خاستگاه این رویکرد و انتقادهای وارده به این جریان غالب جدید صحبت کنید؟

نظریه تنوع سرمایه‌داری‌ها در دهه ۱۹۸۰ شکل گرفت؛ زمانی که اقتصادهای سیاسی غیرلیبرال مانند ژاپن و آلمان در حال شکوفایی بودند و به نظر می‌آمد اقتصادهای انگلستان و آمریکا رو به افول باشند. ما به دنبال تبیین نهادی این تفاوت بودیم. به‌خصوص از آنجا که آنچه «مدل آلمان» و تا حدودی ژاپن خوانده می‌شد، نوید آن را می‌داد تا رقابت را با برابری اجتماعی و مساوات‌طلبی ترکیب کند. تصور بر این بود که شکل صحیح سیاست می‌تواند سرمایه‌داری را وادار به ایجاد تغییراتی جزئی در طرز کار و پیامدهای خود کند، بدون آنکه مجبور باشد رونق را قربانی کند. از این نظر تنوع سرمایه‌داری‌ها نظریه‌ای درباره عدم همگرایی هم بود؛ یعنی هیچ «نیازی» نبود تا یک اقتصاد سیاسی سرمایه‌دارانه حتما شبیه ایالات متحده یا بریتانیای آن زمان شود. عامل اصلی در دیدی که به جهان داشتم، توازن قدرت از نوع صحیح در یک جامعه بود. همراه با نهادهای بهره‌وری از نوع صحیحش که «محدودیت مفیدی» بر سرمایه اعمال کنند. خیلی زود متقاعد شدم که اگر قرار باشد از توازن تغییر کند؛ مثلا در نتیجه افزایش تحرک بین‌المللی سرمایه، کل بسازی تغییر خواهد کرد. آنچه خیلی زود بدل به جریان غالب تنوع سرمایه‌داری‌ها شد، با این فرض موافق نبود؛ در آنجا این تصور بود که دو توازن بدیل در سرمایه‌داری وجود دارد که یکی منجر به «اقتصاد بازار لیبرال» می‌شود و دیگری به «اقتصاد بازار متناسب» و موثر. محرک هر دو آنها منافع عقلانی شرکت‌های سرمایه‌داری در سوءاوری بود («رویکرد شرکت‌محور»). من همیشه معتقد بودم که سرمایه را باید به بند کشید و این به نفع خود سرمایه هم هست. تا سرمایه‌داری غیرلیبرال آلمان‌پذیر شود. به‌همین‌دلیل انتقادات تندی وارد کردم به نسخه کارکردگرایانه. اقتصادگرایانه و کرینش عقلانی نظریه تنوع سرمایه‌داری‌ها تا نوع سیاسی و سیاسی‌شده آن را ایجاد کنم.

**■ شما یکی از نظریه‌پردازان سرشناس سرمایه‌داری رایني[1] هستید و مفهوم «تولید کیفی متنوع» را وضع کردید: «یک اقتصاد نهادی با دستمزدهای بالا همراه با رقابت در بازارهای جهانی با پیوند اجتماعی محکم و به‌خوبی- سطح پایین نابرابری در ابعاد مختلف. این ترکیب با مجموعه‌ای منحصربه‌فرد از نهادهای اجتماعی- اقتصادی روشن می‌شود. به‌ویژه بازارهایی که در جامعه ایجاد و محدود می‌شوند؛ شرکت‌های سهامی که پیوند بلندمدتی با کار و سرمایه دارند. دولتی تسهیل‌گر که بیشتر وابسته به وسایل غیرمستقیم دخالت (در بازار) است. خودگردانی شورای کارگری گروه‌های سازمان‌یافته در جامعه مدنی و الگوهای ف